



۲۰۲۵/۰۹/۱۸

ملک ستیز

معنای تنهایی

امروز در بیروت با یک قربانی جنگ مواجه شدم که از غزه و جنگ تحمیلی اسرائیل فرار کرده بود. نامش یاسین بود، چهره استخوانی و قامت خمیده داشت. مردی که به شدت در تنهایی هایش غمگین بود و اشک می ریخت. او دو کودک و همسرش را که بسیار دوست می داشت، از دست داده بود. برای نخستین بار، مردی را می دیدم که در عین زندگی، مرگ را تجربه می کرد و با هر کلمه اش، دنیای سیاه و سرد درونش را به تصویر می کشید.

یاسین می گفت روزی بود که زندگی ام لبریز از عشق و امید بود. همسرم معلم کودکان بود و من به عنوان معمار در یک شرکت ساختمانی کار می کردم. خانم همچون ماه تابان بر زندگی ام می تابید و دو دخترم، ستاره های آسمان زندگی من بودند. وقتی شب ها به خانه برمی گشتم، چشمان زیبای همسرم و خنده های شیرین دخترانم بهشت روی زمین را برایم به ارمغان می آوردند. سفرها رنگین نبود، اما هرگز خالی نیز نمی شد؛ مهمتر از آن، پر از عشق و صفا بود. آن روزها و شب ها، زندگی برایم معنایی عمیق داشت. زندگی یعنی عشق، امید، آرزو ها و لبخند شیرین کودکان.

اما می دانید، جنگ چه بر سرم آورد؟ یک روز که در تلاش برای نجات بازماندگان بمباران در منطقه خان یونس بودم، از دوستی که فریاد می کشید تلفنی دریافت کردم و به سرعت به خانه برگشتم. ولی خانه ام را نتوانستم پیدا کنم. همه دیوارهای سمنی به آوار، دود و آتش بدل شده بودند و آن زندگی عاشقانه ام برای همیشه دفن شده بود.

جنگ آن زندگی گم را از من ربود. از آن روز به بعد، من مرده ام و زندگی برای همیشه از من فرار کرده است. تنهایی یعنی همین...



لینک آرشیف: مطالب نشر شده محترم ملک ستیز